



### داستان ساده رفیق شفیق

مجید کاظمی

به نظرم آدم‌ها در طول و عرض حیات خودشان، مثل یک گربه در کمین موقعیت و یک شکار خوب هستند. همیشه منتظرند زندگی آن لبخند زیبایش را بزند تا شیرجه بزنند. یا حداقل فکر می‌کنم، آدم‌ها می‌باید این طوری باشند. این اتفاق و این لبخند و این موقعیت زمان ندارد. کی و کجا ندارد.

داستانی که می‌خواهم تعریف کنم، مربوط به یک هم‌دانشگاهی و یک رفیق شفیق با استعداد است که روزگار طفولیتش را بین چادر و عشایر و زمین گل‌شده و آسمان بهشتی فارس، بدون پدر و مادر گذرانده بود. و حالا که از زیر دست این عمو و آن عمه و این خاله و آن دایی درآمده بود و سر از دانشگاه تهران و بهترین معلم‌ها درآورده بود، دیگر استادان حلوا حلوا می‌کردنش و در مسابقات فلان و بهمان صاحب رتبه و اعتبار بود.

ولی این پایان ماجرا نبود. این لبخند اصلی زندگی نبود. مجید مجیدی، فیلم‌ساز خوب و کاربلد سینما، فیلم «محمد(ص)» را شروع کرده بود و در ابتدای کار، چند طراح صحنه و فیلم‌بردار و طراح لباس خارجی و کاردرست را به ایران دعوت کرد. گروه خارجی به این نتیجه رسید که دستیار ایرانی و کاردرست پیدا کنند و رفیق ما به خاطر آشنایی خوبش با مواد و متریال، و اینکه در قالب‌گیری برای خودش حرف‌ها داشت، شد انتخاب اصلی گروه.

فیلم محمد(ص) ابعاد عجیب و پنهان زیادی داشت و دوست گرامی، اخبار ساخت پیچیده و جالب‌توجه شمشیرها و بت‌ها را می‌آورد.

ساخت درب و قالب‌گیری دیوارها را به ما توضیح داد و هزاران اتفاق دیگر را. بحث همیشه دوست ما شد محمد(ص). ولی یواش یواش صحبت‌هایش از فضای فیزیکی رسید به خود خود حضرت رسول(ص). روح و احساسات دوست عزیز، شیرجه رفت در وجود نازنین حضرت؛ مرحله به مرحله، بحث به بحث، و گفت‌وگو به گفت‌وگو. زندگی لبخند زنده بود در یک موقعیت استثنایی روحی. از این موقعیت‌ها مشخص نیست در چه زمانی و چه مکانی اتفاق می‌افتد، ولی اتفاق می‌افتد و ما آدم‌ها شکارشان می‌کنیم یا شکارشان می‌شویم.

### هر کس بخواهد می‌یابد

مهدی زارعی

شنیده‌اید که می‌گویند: «نگر که می‌گوید، بنگر چه می‌گوید.» ما هم امروز می‌خواهیم این کار را بکنیم. کاری نداشته باشیم که حدیث «من طلب و جد، وجد» از کیست، ببینیم چه کاربردی در زندگی ما می‌تواند داشته باشد.

خیلی وقت‌ها تصمیم می‌گیریم کاری را انجام دهیم. با کلی انرژی و انگیزه کار را آغاز می‌کنیم و به رؤیاهای بزرگ فکر می‌کنیم. اگر ورزش می‌کنیم، ابتدا خودمان را قهرمان مسابقات بزرگ می‌بینیم، و اگر به موسیقی روی می‌آوریم، در خیالمان، خود را یک نوازنده یا خواننده محبوب و پرطرفدار تصور می‌کنیم. اما وقتی کار به تلاش شبانه‌روزی می‌رسد، وقتی سختی‌های مسیر را با تمام وجود حس می‌کنیم، و وقتی ناچار می‌شویم از خیلی تفریحات و خوشی‌های زندگی‌مان صرف‌نظر کنیم تا به هدفمان برسیم، کم‌کم سرد می‌شویم. یادمان می‌رود با چه انگیزه‌ای می‌خواستیم کارهای بزرگ انجام دهیم. کم‌کم هدف و رؤیایمان را فراموش می‌کنیم و خلاص!

یکی دو سال که می‌گذرد، با حسرت می‌گوییم: «حیف! اگر در این مدت پشتکار داشتیم و کارم را ادامه داده بودم، الان کلی پیشرفت کرده بودم. فقط حیف که کار را ادامه ندادم!» اما واقعیت این است که از سختی‌ها ترسیدیم و در حقیقت فرار کردیم. «من طلب» را انجام دادیم، اما «جد» (جدیت به خرج دادن) را اجرا نکردیم و به «وَجَد» (رسیده به هدف) ترسیدیم. شاید لازم باشد سال‌های سال برای هدفمان تلاش کنیم. پس بهتر است این حدیث را فراموش نکنیم. حدیثی که پیامبر ۱۴۰۰ سال قبل بیان کرد و حکایت همه ماهاست در همه زمان‌ها. مهم نبود که این جمله از چه کسی بود، مهم این بود که جمله‌ای بود پرکاربرد و مفید برای همه ما.

\* هر کس چیزی بخواهد و بکوشد، می‌یابد و هر کس دری را بکوبد و اصرار ورزد، درگشوده شود.

در روایات اهل سنت، از دوازدهم ربیع‌الاول به‌عنوان روز تولد حضرت محمد(ص) یاد شده، در حالی که راویان شیعه، روز هفدهم ربیع‌الاول را ذکر کرده‌اند. تفاوت زمان تولد پیامبر(ص) در روایات شیعه و سنی، در ظاهر می‌تواند بین مسلمانان اختلاف ایجاد کند، اما بهترین فرصت برای اتحاد مسلمین است. ایده شکل‌گیری هفته وحدت اسلامی از قبل از پیروزی انقلاب اسلامی و در دورانی شکل گرفت که رهبر معظم انقلاب، امام خامنه‌ای در ایرانشهر تبعید بودند. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، با تأیید امام خمینی(ره)، هفته وحدت اسلامی در تقویم کشور ثبت شد تا هرساله یادآور اتحاد تمامی مسلمانان کشورمان باشد؛ چه شیعه و چه سنی.



### مسیر و نتیجه

زهرا ابراهیم‌پور

به نظرم آدم‌های چندوجهی، ناشناخته می‌مانند. چون معیارشان رسیدن به سکوی اول نیست. کمی بی‌انصافی است که فقط موفقیتشان را ببینیم و فقط موفقیت را تشویق کنیم. مثلاً نفر اول کنکور همیشه توی چشم است و برای این می‌ستاییم‌اش که توانسته در درس خواندن پیشی بگیرد.

چندوجهی بودن کار ساده‌ای نیست. چون این آدم‌ها برای سکوی اول تلاش نمی‌کنند. این‌ها برای خوب زندگی کردن می‌کوشند؛ کارهایی مهم‌تر از درس خواندن. به نظرم این‌ها با خوب زندگی کردن ناخودآگاه روی سکوی اول قرار می‌گیرند؛ با محبت کردن، رشد دادن و «امین» ماندن. شما می‌توانید در شخصیت رسول‌الله(ص) ببینید که بزرگ و محبوب است، به خاطر اینکه بزرگوارانه زندگی کرد. مردم تحسینش می‌کنند، چون «امین» ماند. به همین خاطر است که به نظرم هنوز «غریب و ناشناخته» است! ما در پیامبر، شاهد «نتیجه» هستیم و «مسیر» رشد فردی او را ندیده‌ایم. آیا مسیرهای خودمان را با نتیجه او مقایسه می‌کنیم؟ آیا در این مسیرها که ما می‌رویم، به چنان نتیجه‌ای می‌توان رسید؟

درس خواندن تنها کار مهم ما در دنیا نیست. مهم‌ترین کار ما «زندگی کردن» است! و زندگی، مثل پازلی است پر از قطعه‌های ریز که همه‌شان برای رشد و تکمیل ما لازم‌اند.